شرق
روزنامه
instagram:sharghdaily1 twitter:sharghdaily youtube:sharghdaily Telegram:ShargDaily aparat:tasvirshargh

گفت‌وگوی محمدرضا یزدان‌پرست با مهدی فخیم‌زاده

از آسمان سنگ هم ببارد، از ایران نمی‌روم

گفت‌وگو با هنرمندی که بازیگر را کارنامه‌ای پربار، خودبه‌خود، به فرازهای مختلف می‌رسد. مهدی فخیم‌زاده از این دست هنرمندان است؛ نوستعد، کارگردان و بازیگری که بیش از ۵۰-۴۰ سال در سینما و تلویزیون ایران سابقه دارد. صحبت با او از عشق خاصی که دارد آغاز شد و با ورزشکار بودنش، به پایان رسید. کارگردان بیش‌کسوتی که اگرچه ایشان را اکیپ می‌نامد، اما همیشه با صدایی یکسان، یک‌جور و آشنا هنرمندانی عرضه کرده است. هنرمندی که البته نمی‌شود نام ورزشکارانی را هم که ایشان اطلاق نکرد. در این میان، خاطرات همکاری با ابراهیم گلستان و پرویز صیاد در فیلم اسرار گنج دره جنی، همکاری با سیمین معتمدآریا و مهدی هاشمی در فیلم همسر، چوکتگی رسیدن به بازی نقش اصغرکیک در سریال خواب و بیدار، سپردن نقش به بازیگر فام رضا در سریال ولایت عشق، خاطره مصدومیت شدید او در پشت صحنه فیلم مشت آخر و ابعاد بر تغییر فیلمنامه، فرمول شکست و پیروزی درعالم سینما، مهاجرت هنرمندان از کشورو... گوشه‌ای از مطالب مطرح‌شده است.

عکس: سیده الگی، شرق

اگر یک جاهایی مثل صدای شما حرف بزنم اشکالی ندارد؟ ناراحت نمی‌شوید؟

نه. با صدای من که نمی‌خواهی حرف بزنی، با صدای یکی از کارکترهایی که بازی کرده‌ام، می‌خواهی حرف بزنی.

نه که ناراحتم. راستش از اغلب مثل همین صدایتان است. در یکی از کفت‌وگوهای قدیمی‌که با شما داشتم، گفتید من اتفاقا صدای زیری داشتم. جمید سمندریان بود که این حدود را کشت کرد و با کمک کرد با..: تعریف می‌کنید؟

هر آدمی معمولا وقتی صدایش ترییت نشده، صدایی منطبق با وضعیت روحی و روانی خودش می‌سازد. من هم صدایی مختص خودم ساخته بودم. وقتی به هنرستان می‌رفتم، آقای سمندریان گفت چرا این‌طوری حرف می‌زنی؟ | گلویت را ول کن. خبری نیست. همین باعث شد که فهمیدم این صدای من است و بعد روی آن کار کردم و وقتی به اجرای نقش رسیدم، صدای خودم بود.

شما از هنرمندانی هستید که هم قبل از انقلاب و هم پس از آن و تا امروز کارو بازکارنامه‌ای پربار بودید. آن موقع دوبله بود و بعد در صدا و سیمای قبل از انقلاب برای بازیگر بود که از دیگر آن صدایشان کار می‌کردند. خودش نتواند نشانه‌ای هنرش را تکمیل کند. جقدر ماجرای صدا را برای بازیگر، به‌خصوص وقتی از دوبله عبورکردیم و صدای سر صحنه مطرح شد، نقش آفرین می‌داند؟

از یک زمانی ارشاد اعلام کرد که ما هزینه را یک واحد می‌شناسیم و کسانی که نقش‌های اول یا دوبله را بازی می‌کنند، باید صدای خودشان باشد نه دوبله. من فیلمی به نام «سافاری مهتاب» ساخته بودم که نه «سافاری مهتاب» ساخته بودم که نه «سافاری مهتاب» تا آن موقع ادعای خیلی کمی بودند که صدای خودشان بود؛ مثلا میری صدای خودش بود و خودش می‌آمد حرف می‌زد. آن موقع برای هزینه‌بر حرفه‌ای اصلا چیزی نمی‌گرد دوبله کند. یک فیلم ایرانی را دو روزه دوبله می‌کردند. می‌گفتند یک نفر که در دوبله نشانی است، می‌آید کار ما را از دو روز به سه، چهار روز می‌کشاند و صرف نمی‌کرد. در نتیجه حرف نمی‌زدند و تمایل نداشتند. به مدیو تولید که می‌گفتید، می‌گفت نه، بگذار دیلوها بیایند حرف بزنند.

در «سافاری مهتاب» دنبال کسی می‌گشتم که بتواند آن نقش را دربیاورد. از پنج، شش نفر از بچه‌ها ازجمله حسن عرفانی و مرحوم آقای رضایی در استودیو کنکاش (نمی‌دانم الان هم هست یا نه) تست گرفتم که صدایم‌ارش نیز حمید قدکجیان دستیار خود من بود. تست‌گرفتن از صدایشه‌های که سال‌ها دوبله کرده‌اند، کار خیلی مشکلی است. ولی آنها آمدند و تست دادند. بعد فکر کردند که من می‌خواهم منوچهر اسماعیلی را بگذارم. منوچهر اسماعیلی هم آن موقع ممنوع‌الکار بود. فکر کردند من می‌خواهم بازی‌بازی کنم و با مسئولان صحبت کنم که او را بیاورم، ولی اصلا چنین خبری نبود و آقای اوتار هم حرف من را کوش نمی‌کرد و در نتیجه من با حمید قدکجیان صحبت کردم که روشی به اسم «Incastro» هست؛ یعنی یک نقش را از نقش‌های دیگر جدا می‌کنند. آنها می‌آیند حرف می‌زنند و آن نقش را جدا می‌گیرند. بعد، گفتم Incastro بگیریم. من با دیلوها نمی‌نشینم؛ چون هم آنها با من نمی‌نشیند و هم من نمی‌توانم مثل آنها دوبله کنم. در نتیجه قبول کرد. به دیلوها نگفتیم. گفتیم شما بیایید حرفتان را بزنید و این نقش باشید. باز هم دهنشان قوی شد که ما می‌خواهیم منوچهر اسماعیلی را بیاوریم. من سال‌ها بود که می‌دیدم و سال‌ها هم بود که بازی و بازگردانی کرده بودم و می‌دانستم من مانند دیلوها نمی‌توانم این کار را با بوفه در دست انجام دهم. در نتیجه من صحنه‌ها را دوباره حفظ کردم. تا آن موقع هم هیچوقت در سینمای ایران و در فیلم‌های دیگرم نقش را سوفله نگرفته بودم. سوفله، کار مُدی بود و همه می‌گرفتند. ولی من نمی‌گرفتم و می‌گفتم همان کاری را که در تئاتر می‌کردیم، انجام دهیم؛ یعنی صحنه را حفظ می‌کردم و می‌آمدم بازی می‌کردم. در نتیجه دوباره حفظ کردم و خب خیلی کار سختی نبود. قبلا یک بار حفظ کرده بودم و حالا هم حفظ کردم و آمدم صحنه به صحنه گرفتم و ضبط کردم. فکر می‌کنم یک شب تا صبح طول کشید که صحنه‌های من را ضبط کردیم. وقتی کار تمام شد، گوینده‌ای که جای حسین کیل کیل می‌زد، آمد و صحنه‌های من را دید.

آقای جلیلوند؟

نه. آقای ناظری بود. آقای ناظری آمد دید و به حمید گفت چند صحنه را باید تکرار کنی. گفت این خیلی در نقش حرف زده. چند صحنه را تکرار کرد. آن موقع من صدایشگی کم نمی‌کردم و نقش را بازی می‌کردم. لب طرف را نگاه می‌کردم و از روی کاغذ گوینده‌ی نمی‌کردم. آقای ناظری چند صحنه را تکرار کرد و گفت این بهتر شده است. وقتی این کار را کردم، بعد از آن در همه کارها صدا مرا سر صحنه بود و من دیگر دوبله نکردم.

به «مسافران مهتاب» اشاره کردید که مربوط به دهه ۷۰ است. من کمی قبل‌تر بروم. شما در مسیر هنرتان با افراد بسیاری تجربه همکاری دارید که بعضی از اینها شاخص‌تر هستند یا شاید مخاطبان مشتاق‌تر باشند: ازجمله این فیلم‌های معروف و این همکاری‌ها «اسرار گنج دره جنی» است با آقای گلستان و آقای صیاد. از این تجربه همکاری می‌فرمایید؟

من با زکریا هاشمی در «تپلی» کار کرده بودم. آن موقع که هاشمی سراغم آمد و گفت بیا در نقش کوچکی در «اسرار گنج دره جنی» بازی کن، با اسم گلستان و کتاب‌هایش آشنا بودم و قبول کردم. به قهوه‌خانه‌ای در جاده قدیم رفتیم. گلستان هم در آن فیلم صدا سر صحنه می‌گرفت که آقای هنگول صدایم‌ارش بود. آن موقع فقط گلستان صدا سر صحنه می‌گرفت؛ البته بچه‌های کانون هم می‌گرفتند مثلا کارسیمی و... زکریا هاشمی هم حالت دستیار کارگردان را داشت. وقتی گلستان گفت چرا تئاتری بازی می‌کنی؟ تئاتری بازی نکن. گفتم تئاتری چیست؟ دوباره گفت تئاتری بازی می‌کنی و...

دوماشد؟

دوماشد. اختلاف افتاد و من گفتم این‌کاره نیستم و راه افتادم رفتم. آمدم. گفتم بیا، بازی کن. گفت بازی کن. از چندین نفر عوض شدند؛ و گفت بیا. گفتم من با این کار نمی‌کنم. گفت نه. گلستان رفته و من می‌گریم. گفتم چرا؟ گفت بله. نکته کردم دوبله رفته کار جاده قدم قدم می‌زند. بعد ما با زکریا رفتیم و خیلی آسان هم چند بلان و صحنه را گرفتیم. من از اخلاق گلستان خوشم نیامد و بعدها دیدم دیگران هم همین حس را داشته‌اند. حتی اخیرا مصاحبه‌ای از خانم گلستان دیدم که او هم از اخلاق پدرش راضی نبود و می‌گفت ما اصلا با هم حرف نمی‌زنیم. اخلاق تند و یک‌جرده بی‌ادبانه‌ای داشت. البته من هم وارد نبودم و شاید مقداری غلو در بازی‌ام بود؛ چون هنوز به سینما عادت نکرده بودم. فقط فیلم «تپلی» را بازی کرده بودم که آن هم کارگردانش «میرلوحی» رفیق صمیمی‌ام بود. درواقع آن زمان من اصلا هزینه حرفه‌ای نبودم.

در «اسرار گنج دره جنی» آقای پرویز صیاد نیز بازی می‌کنند. اما با شما سکانس مشترکی نداشتند. جای دیگری بود که با ایشان همکار باشید؟

در سینما نه. اما در یک تئاتر عظیم به نام «کردن» که انرژی بونسوکو بود. من دستیار سمندریان بودم که یک سال این تئاتر را تمرین می‌کردیم. آقای صیاد و آقای انتظامی بودند که در نقش برانژه و زاکی بازی می‌کردند. یک نمایش‌نامه فرانسوی است که خانم صبری ترجمه کرده بود. آنجا من نقش برانژه را داشتم که با آقای صیاد همبازی بودم. آن موقع دانشجو بودم. من دو دانشگاه می‌خواندم؛ ادبیات در دانشگاه تهران و نمایش در دانشکده دراماتیک.

البته پزشکی را هم نیمه‌کاره رها می‌کنید. حالا به آن هم برسیم.

وقتی به کوره باسارگاد رفتم، قبلش آشپزها و در همان کوره با خانم خیلی کار کرده بودم و بعد رکورد را چندین نفر عوض شدند؛ یعنی آقای رشیدی آمد و عوض شد. نوذر آزادی آمد و عوض شد. وقتشان جور درنمی‌آمد. چون واقعا سرشان خیلی شلوغ بود. به حال رسید به وقتی که استادیوم آمدند و صیاد هم به شما گفت بیا و به بقیه بازیگران هم بگو. یک روز بعد ما با زکریا رفتیم و خیلی آسان هم چند بلان و صحنه را گرفتیم. من از اخلاق گلستان خوشم نیامد و بعدها دیدم دیگران هم همین حس را داشته‌اند. حتی اخیرا مصاحبه‌ای از خانم گلستان دیدم که او هم از اخلاق پدرش راضی نبود و می‌گفت ما اصلا با هم حرف نمی‌زنیم. اخلاق تند و یک‌جرده بی‌ادبانه‌ای داشت. البته من هم وارد نبودم و شاید مقداری غلو در بازی‌ام بود؛ چون هنوز به سینما عادت نکرده بودم. فقط فیلم «تپلی» را بازی کرده بودم که آن هم کارگردانش «میرلوحی» رفیق صمیمی‌ام بود. درواقع آن زمان من اصلا هزینه حرفه‌ای نبودم.

در «مسافران مهتاب» دنبال کسی می‌گشتم که بتواند آن نقش را دربیاورد. از پنج، شش نفر از بچه‌ها ازجمله حسن عرفانی و مرحوم آقای رضایی در استودیو کنکاش (نمی‌دانم الان هم هست یا نه) تست گرفتم که صدایم‌ارش نیز حمید قدکجیان دستیار خود من بود. تست‌گرفتن از صدایشه‌های که سال‌ها دوبله کرده‌اند، کار خیلی مشکلی است. ولی آنها آمدند و تست دادند. بعد فکر کردند که من می‌خواهم منوچهر اسماعیلی را بگذارم. منوچهر اسماعیلی هم آن موقع ممنوع‌الکار بود. فکر کردند من می‌خواهم بازی‌بازی کنم و با مسئولان صحبت کنم که او را بیاورم، ولی اصلا چنین خبری نبود و آقای اوتار هم حرف من را کوش نمی‌کرد و در نتیجه من با حمید قدکجیان صحبت کردم که روشی به اسم «Incastro» هست؛ یعنی یک نقش را از نقش‌های دیگر جدا می‌کنند. آنها می‌آیند حرف می‌زنند و آن نقش را جدا می‌گیرند. بعد، گفتم Incastro بگیریم. من با دیلوها نمی‌نشینم؛ چون هم آنها با من نمی‌نشیند و هم من نمی‌توانم مثل آنها دوبله کنم. در نتیجه قبول کرد. به دیلوها نگفتیم. گفتیم شما بیایید حرفتان را بزنید و این نقش باشید. باز هم دهنشان قوی شد که ما می‌خواهیم منوچهر اسماعیلی را بیاوریم. من سال‌ها بود که می‌دیدم و سال‌ها هم بود که بازی و بازگردانی کرده بودم و می‌دانستم من مانند دیلوها نمی‌توانم این کار را با بوفه در دست انجام دهم. در نتیجه من صحنه‌ها را دوباره حفظ کردم. تا آن موقع هم هیچوقت در سینمای ایران و در فیلم‌های دیگرم نقش را سوفله نگرفته بودم. سوفله، کار مُدی بود و همه می‌گرفتند. ولی من نمی‌گرفتم و می‌گفتم همان کاری را که در تئاتر می‌کردیم، انجام دهیم؛ یعنی صحنه را حفظ می‌کردم و می‌آمدم بازی می‌کردم. در نتیجه دوباره حفظ کردم و خب خیلی کار سختی نبود. قبلا یک بار حفظ کرده بودم و حالا هم حفظ کردم و آمدم صحنه به صحنه گرفتم و ضبط کردم. فکر می‌کنم یک شب تا صبح طول کشید که صحنه‌های من را ضبط کردیم. وقتی کار تمام شد، گوینده‌ای که جای حسین کیل کیل می‌زد، آمد و صحنه‌های من را دید.

آقای جلیلوند؟

نه. آقای ناظری بود. آقای ناظری آمد دید و به حمید گفت چند صحنه را باید تکرار کنی. گفت این خیلی در نقش حرف زده. چند صحنه را تکرار کرد. آن موقع من صدایشگی کم نمی‌کردم و نقش را بازی می‌کردم. لب طرف را نگاه می‌کردم و از روی کاغذ گوینده‌ی نمی‌کردم. آقای ناظری چند صحنه را تکرار کرد و گفت این بهتر شده است. وقتی این کار را کردم، بعد از آن در همه کارها صدا سر صحنه بود و من دیگر دوبله نکردم.

به دو سافاری مهتاب با اشاره کردید که مربوط به دهه ۷۰ است. من کمی قبل‌تر بروم. شما در مسیر هنرتان با افراد بسیاری تجربه همکاری دارید که بعضی از اینها شاخص‌تر هستند یا شاید مخاطبان مشتاق‌تر باشند: ازجمله این فیلم‌های معروف و این همکاری‌ها «اسرار گنج دره جنی» است با آقای گلستان و آقای صیاد. از این تجربه همکاری می‌فرمایید؟

من با زکریا هاشمی در «تپلی» کار کرده بودم. آن موقع که هاشمی سراغم آمد و گفت بیا در نقش کوچکی در «اسرار گنج دره جنی» بازی کن، با اسم گلستان و کتاب‌هایش آشنا بودم و قبول کردم. به قهوه‌خانه‌ای در جاده قدم رفتیم. گلستان هم در آن فیلم صدا سر صحنه می‌گرفت که آقای هنگول صدایم‌ارش بود. آن موقع فقط گلستان صدا سر صحنه می‌گرفت؛ البته بچه‌های کانون هم می‌گرفتند مثلا کارسیمی و... زکریا هاشمی هم حالت دستیار کارگردان را داشت. وقتی گلستان گفت چرا تئاتری بازی می‌کنی؟ تئاتری بازی نکن. گفتم تئاتری چیست؟ دوباره گفت تئاتری بازی می‌کنی و...

دوماشد؟

دوماشد. اختلاف افتاد و من گفتم این‌کاره نیستم و راه افتادم رفتم. آمدم. گفتم بیا، بازی کن. گفت بازی کن. از چندین نفر عوض شدند؛ و گفت بیا. گفتم من با این کار نمی‌کنم. گفتم نه. گلستان رفته و من می‌گریم. گفتم چرا؟ گفت بله. نکته کردم دوبله رفته کار جاده قدم قدم می‌زند. بعد ما با زکریا رفتیم و خیلی آسان هم چند بلان و صحنه را گرفتیم. من از اخلاق گلستان خوشم نیامد و بعدها دیدم دیگران هم همین حس را داشته‌اند. حتی اخیرا مصاحبه‌ای از خانم گلستان دیدم که او هم از اخلاق پدرش راضی نبود و می‌گفت ما اصلا با هم حرف نمی‌زنیم. اخلاق تند و یک‌جرده بی‌ادبانه‌ای داشت. البته من هم وارد نبودم و شاید مقداری غلو در بازی‌ام بود؛ چون هنوز به سینما عادت نکرده بودم. فقط فیلم «تپلی» را بازی کرده بودم که آن هم کارگردانش «میرلوحی» رفیق صمیمی‌ام بود. درواقع آن زمان من اصلا هزینه حرفه‌ای نبودم.

در «اسرار گنج دره جنی» آقای پرویز صیاد نیز بازی می‌کنند. اما با شما سکانس مشترکی نداشتند. جای دیگری بود که با ایشان همکار باشید؟

در سینما نه. اما در یک تئاتر عظیم به نام «کردن» که انرژی بونسوکو بود. من دستیار سمندریان بودم که یک سال این تئاتر را تمرین می‌کردیم. آقای صیاد و آقای انتظامی بودند که در نقش برانژه و زاکی بازی می‌کردند. یک نمایش‌نامه فرانسوی است که خانم صبری ترجمه کرده بود. آنجا من نقش برانژه را داشتم که با آقای صیاد همبازی بودم. آن موقع دانشجو بودم. من دو دانشگاه می‌خواندم؛ ادبیات در دانشگاه تهران و نمایش در دانشکده دراماتیک.

البته پزشکی را هم نیمه‌کاره رها می‌کنید. حالا به آن هم برسیم.

وقتی به کوره باسارگاد رفتم، قبلش آشپزها و در همان کوره با خانم خیلی کار کرده بودم و بعد رکورد را چندین نفر عوض شدند؛ یعنی آقای رشیدی آمد و عوض شد. نوذر آزادی آمد و عوض شد. وقتشان جور درنمی‌آمد. چون واقعا سرشان خیلی شلوغ بود. به حال رسید به وقتی که استادیوم آمدند و صیاد هم به شما گفت بیا و به بقیه بازیگران هم بگو. یک روز بعد ما با زکریا رفتیم و خیلی آسان هم چند بلان و صحنه را گرفتیم. من از اخلاق گلستان خوشم نیامد و بعدها دیدم دیگران هم همین حس را داشته‌اند. حتی اخیرا مصاحبه‌ای از خانم گلستان دیدم که او هم از اخلاق پدرش راضی نبود و می‌گفت ما اصلا با هم حرف نمی‌زنیم. اخلاق تند و یک‌جرده بی‌ادبانه‌ای داشت. البته من هم وارد نبودم و شاید مقداری غلو در بازی‌ام بود؛ چون هنوز به سینما عادت نکرده بودم. فقط فیلم «تپلی» را بازی کرده بودم که آن هم کارگردانش «میرلوحی» رفیق صمیمی‌ام بود. درواقع آن زمان من اصلا هزینه حرفه‌ای نبودم.

آقای فخیم‌زاده، بعد از انقلاب بسیاری از هنرمندان قبل از انقلاب یا خانه‌نشین شدند یا بی‌کار شدند یا ممنوع‌الفعالیت. شما تقریبا بدون مشکل فعالیت هنری‌تان بعد از انقلاب هم ادامه پیدا کرد. ضمن اینکه در دیاری باهرجوی، طی شوخی که شر شما و ایشان اتفاق می‌افتد، در شوخی‌ها و تیکه‌ها می‌گفتید قبل از انقلاب در این جمع قفط شما هستید. شما بین مطالبه و شوخی می‌گویند که شما غافلش شدید. شما هم می‌گویی من حرم‌شم.

قبل از انقلاب با رهبری، ۶۰-۷۰ سال بعد و در ۸۰-۹۰ هم. همه بچه‌هایی که آنجا بودند، بچه‌های بعد از انقلاب بودند. من گفتم آقا اینها همه‌شان بچه‌های انقلاب هستند. من فقط از قبل از انقلاب آمدم. آقا خندید و به مطالبه و شوخی تکه نگو طاغوتی هستم. گفت ارفاق‌شوخی و الی‌ش خریتسه و ایشان هم خندید و قضیه برطرف شد. دربارهٔ فیلمت اصلی که بعد از انقلاب در این کسی نیستم که فیلمت کردم، من فقط یک فیلم بازی کردم به نام «میراث سامار» و... ولی من «میرات من چون» را ساخته که اصلا به انقلاب ربطی ندارد؛ چون معتقد بودم ما هنوز نمی‌دانیم خط‌مشی انقلاب چیست و باید صبر کنیم مشخص شود. یک فیلم بیمار روانی که من و فرزانه تقی‌زاده بازی کردیم، بعد از انقلاب، با سرمایه خودم هم ساختم؛ یعنی تهیه‌کننده شدم. آن موقع، من سواقی نبودم که مثلا به من کار ندانشته باشند. اصلا آدم‌های اسم‌درشت را دعوت کردند؛ یعنی فرزین، نیک، فروزان و... اینها را دعوت کردند و حتی یک شب هم کار نمی‌کنم نگفتاش نداشتم. در چار، مهرهای مختلف نوبتم، مهرهای مختلف دریافت می‌کردم. در واقع به کسی کاری نداشتند. بعد از انقلاب همه بچه‌ها و خیلی‌ها فرار کردند و رفتند. اما من گفتم نمی‌روم. درحالی‌که آن موقع از هنرمند جدا شده نبودم و دیگری را اینجا نداشتم؛ اما می‌گفتم نه. یکی از بچه‌ها (به کمانم فوت شده باشد) می‌گفت بیا با پریوم جینه‌جینا (Cinecitta) و در آنجا فیلم بسازیم. گفتم این حرف تو مثل این است که چیچو و فرانکو مرده‌اند؛ یعنی ما پریوم آنجا بگوییم ما آمدیم فیلم بسازیم! به این سادگی نیست. ما در مملکت خودمان به سختی باورم این کار را بسازیم. چطور اینجا آنجا؟ | یعنی شما بخواهید من آمدم را داشت. ولی بالاخره خودش رفت (پارسال فوت کرد) و تمام این چهل سال و خردای همان‌طورکه رفته بود، ساختن یهیچ کاری نتوانست بسازد. غیر از تئاترهای کوچک در محله‌های ایرانی‌نشین، یک فیلم انجام نداد.

نمی‌فرمودند مردم با سینمای اجتماعی غیر فرد داشته باشند یا سینمای اجتماعی اغت کرده است؟

نه. من اول اطلاع دقیقی دربارهٔ اینکه شما نمی‌گویید اندام‌ام. ولی سینمای اجتماعی همیشه وجود دارد. یک فیلم اجتماعی روی مرز خطر است. خداقل فیلم‌های اجتماعی که من در پلتفرم‌ها می‌بینم. اکثرا اشکال سیاوری دارند. مثلا از سیمای من خوام زنده باشم؛ بسیار خوب است. مثلا همه‌شان کلی تعریف است و خیلی هم خوب استقبال شد. به دلیل اینکه فضای دیگری بود که منتقدان استقبال می‌کردند. ولی در اکران نمی‌خوفت. قبل از انقلاب هم خیلی فیلم‌ها در آنجا می‌آمدند و منتقدان هم استقبال می‌کردند. ولی اصلا کار نمی‌کرد.

«عقلزاره» فیلم خیلی خوبی است که آقای کاظم دانشی ساخته‌اند. دوباری‌ترین خصوصا ازپلمان جمشیدی و سا اپهرامی در آنجا بینندهدا دیدند و حتما کیت کنند. فیلم بسیار خوبی هم دارد. چون شما روی فضا و سناریو تکرد دید.

همین الان پزمان جمشیدی در فیلم‌های کمدی جا افتاده است. وقتی عوض می‌کند، یک‌جرده برای مشتری‌اش سخت است. من الان خوره پلتفرم‌ها هستم. ولی عقلزار را ندیده‌ام و حتما می‌بینمش.

شما ساندت هستید و می‌دانید که بازیگری به مرتبه عالی می‌رسد. مهدی فخیم‌زاده از این دست هنرمندان است؛ نوبستده، کارگردان و بازیگری که بیش از ۵۰-۴۰ سال در سینما و تلویزیون ایران سابقه دارد. صحبت با او از عشق خاصی که دارد آغاز شد و با ورزشکار بودنش، به پایان رسید. کارگردان بیش‌کسوتی که اگرچه ایشان را اکیپ می‌نامد، اما همیشه با صدایی یکسان، یک‌جرده و آشنا هنرمندانی عرضه کرده است. هنرمندی که البته نمی‌شود نام ورزشکارانی را هم که ایشان اطلاق نکرد. در این میان، خاطرات همکاری با ابراهیم گلستان و پرویز صیاد در فیلم اسرار گنج دره جنی، همکاری با سیمین معتمدآریا و مهدی هاشمی در فیلم همسر، چوکتگی رسیدن به بازی نقش اصغرکیک در سریال خواب و بیدار، سپردن نقش به بازیگر فام رضا در سریال ولایت عشق، خاطره مصدومیت شدید او در پشت صحنه فیلم مشت آخر و ابعاد بر تغییر فیلمنامه، فرمول شکست و پیروزی درعالم سینما، مهاجرت هنرمندان از کشورو... گوشه‌ای از مطالب مطرح‌شده است.

اگر یک جاهایی مثل صدای شما حرف بزنم اشکالی ندارد؟ ناراحت نمی‌شوید؟

نه. با صدای من که نمی‌خواهی حرف بزنی، با صدای یکی از کارکترهایی که بازی کرده‌ام، می‌خواهی حرف بزنی.

نه که ناراحتم. راستش از اغلب مثل همین صدایتان است. در یکی از کفت‌وگوهای قدیمی‌که با شما داشتم، گفتید من اتفاقا صدای زیری داشتم. جمید سمندریان بود که این حدود را کشت کرد و با کمک کرد با..: تعریف می‌کنید؟

هر آدمی معمولا وقتی صدایش ترییت نشده، صدایی منطبق با وضعیت روحی و روانی خودش می‌سازد. من هم صدایی مختص خودم ساخته بودم. وقتی به هنرستان می‌رفتم، آقای سمندریان گفت چرا این‌طوری حرف می‌زنی؟ | گلویت را ول کن. خبری نیست. همین باعث شد که فهمیدم این صدای من است و بعد روی آن کار کردم و وقتی به اجرای نقش رسیدم، صدای خودم بود.

شما از هنرمندانی هستید که هم قبل از انقلاب و هم پس از آن و تا امروز کارو بازکارنامه‌ای پربار بودید. آن موقع دوبله بود و بعد در صدا و سیمای قبل از انقلاب برای بازیگر بود که از دیگر آن صدایشان کار می‌کردند. خودش نتواند نشانه‌ای هنرش را تکمیل کند. جقدر ماجرای صدا را برای بازیگر، به‌خصوص وقتی از دوبله عبورکردیم و صدای سر صحنه مطرح شد، نقش آفرین می‌داند؟

از یک زمانی ارشاد اعلام کرد که ما هزینه را یک واحد می‌شناسیم و کسانی که نقش‌های اول یا دوبله را بازی می‌کنند، باید صدای خودشان باشد نه دوبله. من فیلمی به نام «سافاری مهتاب» ساخته بودم که نه «سافاری مهتاب» ساخته بودم که نه «سافاری مهتاب» تا آن موقع ادعای خیلی کمی بودند که صدای خودشان بود؛ مثلا میری صدای خودش بود و خودش می‌آمد حرف می‌زد. آن موقع برای هزینه‌بر حرفه‌ای اصلا چیزی نمی‌گرد دوبله کند. یک فیلم ایرانی را دو روزه دوبله می‌کردند. می‌گفتند یک نفر که در دوبله نشانی است، می‌آید کار ما را از دو روز به سه، چهار روز می‌کشاند و صرف نمی‌کرد. در نتیجه حرف نمی‌زدند و تمایل نداشتند. به مدیو تولید که می‌گفتید، می‌گفت نه، بگذار دیلوها بیایند حرف بزنند.

در «سافاری مهتاب» دنبال کسی می‌گشتم که بتواند آن نقش را دربیاورد. از پنج، شش نفر از بچه‌ها ازجمله حسن عرفانی و مرحوم آقای رضایی در استودیو کنکاش (نمی‌دانم الان هم هست یا نه) تست گرفتم که صدایم‌ارش نیز حمید قدکجیان دستیار خود من بود. تست‌گرفتن از صدایشه‌های که سال‌ها دوبله کرده‌اند، کار خیلی مشکلی است. ولی آنها آمدند و تست دادند. بعد فکر کردند که من می‌خواهم منوچهر اسماعیلی را بگذارم. منوچهر اسماعیلی هم آن موقع ممنوع‌الکار بود. فکر کردند من می‌خواهم بازی‌بازی کنم و با مسئولان صحبت کنم که او را بیاورم، ولی اصلا چنین خبری نبود و آقای اوتار هم حرف من را کوش نمی‌کرد و در نتیجه من با حمید قدکجیان صحبت کردم که روشی به اسم «Incastro» هست؛ یعنی یک نقش را از نقش‌های دیگر جدا می‌کنند. آنها می‌آیند حرف می‌زنند و آن نقش را جدا می‌گیرند. بعد، گفتم Incastro بگیریم. من با دیلوها نمی‌نشینم؛ چون هم آنها با من نمی‌نشیند و هم من نمی‌توانم مثل آنها دوبله کنم. در نتیجه قبول کرد. به دیلوها نگفتیم. گفتیم شما بیایید حرفتان را بزنید و این نقش باشید. باز هم دهنشان قوی شد که ما می‌خواهیم منوچهر اسماعیلی را بیاوریم. من سال‌ها بود که می‌دیدم و سال‌ها هم بود که بازی و بازگردانی کرده بودم و می‌دانستم من مانند دیلوها نمی‌توانم این کار را با بوفه در دست انجام دهم. در نتیجه من صحنه‌ها را دوباره حفظ کردم. تا آن موقع هم هیچوقت در سینمای ایران و در فیلم‌های دیگرم نقش را سوفله نگرفته بودم. سوفله، کار مُدی بود و همه می‌گرفتند. ولی من نمی‌گرفتم و می‌گفتم همان کاری را که در تئاتر می‌کردیم، انجام دهیم؛ یعنی صحنه را حفظ می‌کردم و می‌آمدم بازی می‌کردم. در نتیجه دوباره حفظ کردم و خب خیلی کار سختی نبود. قبلا یک بار حفظ کرده بودم و حالا هم حفظ کردم و آمدم صحنه به صحنه گرفتم و ضبط کردم. فکر می‌کنم یک شب تا صبح طول کشید که صحنه‌های من را ضبط کردیم. وقتی کار تمام شد، گوینده‌ای که جای حسین کیل کیل می‌زد، آمد و صحنه‌های من را دید.

آقای جلیلوند؟

نه. آقای ناظری بود. آقای ناظری آمد دید و به حمید گفت چند صحنه را باید تکرار کنی. گفت این خیلی در نقش حرف زده. چند صحنه را تکرار کرد. آن موقع من صدایشگی کم نمی‌کردم و نقش را بازی می‌کردم. لب طرف را نگاه می‌کردم و از روی کاغذ گوینده‌ی نمی‌کردم. آقای ناظری چند صحنه را تکرار کرد و گفت این بهتر شده است. وقتی این کار را کردم، بعد از آن در همه کارها صدا سر صحنه بود و من دیگر دوبله نکردم.

به «مسافران مهتاب» اشاره کردید که مربوط به دهه ۷۰ است. من کمی قبل‌تر بروم. شما در مسیر هنرتان با افراد بسیاری تجربه همکاری دارید که بعضی از اینها شاخص‌تر هستند یا شاید مخاطبان مشتاق‌تر باشند: ازجمله این فیلم‌های معروف و این همکاری‌ها «اسرار گنج دره جنی» است با آقای گلستان و آقای صیاد. از این تجربه همکاری می‌فرمایید؟

من با زکریا هاشمی در «تپلی» کار کرده بودم. آن موقع که هاشمی سراغم آمد و گفت بیا در نقش کوچکی در «اسرار گنج دره جنی» بازی کن، با اسم گلستان و کتاب‌هایش آشنا بودم و قبول کردم. به قهوه‌خانه‌ای در جاده قدم رفتیم. گلستان هم در آن فیلم صدا سر صحنه می‌گرفت که آقای هنگول صدایم‌ارش بود. آن موقع فقط گلستان صدا سر صحنه می‌گرفت؛ البته بچه‌های کانون هم می‌گرفتند مثلا کارسیمی و... زکریا هاشمی هم حالت دستیار کارگردان را داشت. وقتی گلستان گفت چرا تئاتری بازی می‌کنی؟ تئاتری بازی نکن. گفتم تئاتری چیست؟ دوباره گفت تئاتری بازی می‌کنی و...

دوماشد؟

دوماشد. اختلاف افتاد و من گفتم این‌کاره نیستم و راه افتادم رفتم. آمدم. گفتم بیا، بازی کن. گفت بازی کن. از چندین نفر عوض شدند؛ و گفت بیا. گفتم من با این کار نمی‌کنم. گفتم نه. گلستان رفته و من می‌گریم. گفتم چرا؟ گفت بله. نکته کردم دوبله رفته کار جاده قدم قدم می‌زند. بعد ما با زکریا رفتیم و خیلی آسان هم چند بلان و صحنه را گرفتیم. من از اخلاق گلستان خوشم نیامد و بعدها دیدم دیگران هم همین حس را داشته‌اند. حتی اخیرا مصاحبه‌ای از خانم گلستان دیدم که او هم از اخلاق پدرش راضی نبود و می‌گفت ما اصلا با هم حرف نمی‌زنیم. اخلاق تند و یک‌جرده بی‌ادبانه‌ای داشت. البته من هم وارد نبودم و شاید مقداری غلو در بازی‌ام بود؛ چون هنوز به سینما عادت نکرده بودم. فقط فیلم «تپلی» را بازی کرده بودم که آن هم کارگردانش «میرلوحی» رفیق صمیمی‌ام بود. درواقع آن زمان من اصلا هزینه حرفه‌ای نبودم.

در «اسرار گنج دره جنی» آقای پرویز صیاد نیز بازی می‌کنند. اما با شما سکانس مشترکی نداشتند. جای دیگری بود که با ایشان همکار باشید؟

در سینما نه. اما در یک تئاتر عظیم به نام «کردن» که انرژی بونسوکو بود. من دستیار سمندریان بودم که یک سال این تئاتر را تمرین می‌کردیم. آقای صیاد و آقای انتظامی بودند که در نقش برانژه و زاکی بازی می‌کردند. یک نمایش‌نامه فرانسوی است که خانم صبری ترجمه کرده بود. آنجا من نقش برانژه را داشتم که با آقای صیاد همبازی بودم. آن موقع دانشجو بودم. من دو دانشگاه می‌خواندم؛ ادبیات در دانشگاه تهران و نمایش در دانشکده دراماتیک.

البته پزشکی را هم نیمه‌کاره رها می‌کنید. حالا به آن هم برسیم.

وقتی به کوره باسارگاد رفتم، قبلش آشپزها و در همان کوره با خانم خیلی کار کرده بودم و بعد رکورد را چندین نفر عوض شدند؛ یعنی آقای رشیدی آمد و عوض شد. نوذر آزادی آمد و عوض شد. وقتشان جور درنمی‌آمد. چون واقعا سرشان خیلی شلوغ بود. به حال رسید به وقتی که استادیوم آمدند و صیاد هم به شما گفت بیا و به بقیه بازیگران هم بگو. یک روز بعد ما با زکریا رفتیم و خیلی آسان هم چند بلان و صحنه را گرفتیم. من از اخلاق گلستان خوشم نیامد و بعدها دیدم دیگران هم همین حس را داشته‌اند. حتی اخیرا مصاحبه‌ای از خانم گلستان دیدم که او هم از اخلاق پدرش راضی نبود و می